

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مارتین بوبر

الهام غزازانی^۱

دکترای فلسفه دین، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

چکیده

مارتین بوبر فیلسوف بزرگ آلمانی معاصر بسبب نظریه خاص او در باب رابطه آدمی با دیگری، نامبردار و مورد توجه اندیشمندان است. از نظر بوبر هر زندگی واقعی مواجهه است، مواجهه‌ای میان انسان و دیگری. در این مواجهه، فرد با حفظ وجود مستقل خویش، مبادرت به ایجاد رابطه با دیگری می‌کند اما اینگونه نیست که در دیگری مستحیل شود. بوبر قائل به دو نوع رابطه اساسی است که انسان می‌تواند با جهان پیرامون خود داشته باشد، یکی رابطه «من-تو» است که رابطه‌ای دوسویه و بی‌قید و شرط است و دیگری رابطه «من-آن» است که متضمن صورتی از بهره‌مندی و تسلط است. البته از نظر مارتین بوبر، اختلاف این دو حوزه مربوط به ماهیت ابژه-هایی که انسان با آنها رابطه برقرار می‌سازد نمی‌شود، بنابراین چنین نیست که هرگونه رابطه میان اشخاص «من-تو» و هرگونه رابطه با حیوانات و اشیاء «من-آن» قلمداد شود، بلکه اختلاف میان آن دو، به نفس رابطه مربوط است. رابطه «من-تو» می‌تواند بین انسان با هر چیز دیگری رخ دهد مانند انسان، حیوان، گیاه و یا یک شیء یا اثری هنری، و با فراتر رفتن از آنها، رابطه میان انسان با خداوند برقرار می‌شود. بنابراین رویکرد انسان به جهان، از این حیث که کدام یک از این دو رابطه را در نظر داشته باشد، متفاوت است. بوبر رابطه من-تو را ارجح از رابطه من-آن می‌داند اگرچه در عالم خاکی گریزی از رابطه من-آن نیست، اما ماندن در این رابطه

^۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵ و تاریخ تایید: ۱۳۹۶/۲/۲۰ (elhamghazazani@yahoo.com).

(من-آن) به دور شدن از خود منتهی می‌گردد. به نظر فیلسوف والاترین مرتبه رابطه، برقراری ارتباط میان انسان و خداوند است که از طریق رابطه من-تو می‌توان به «تو»ی ابدی (خدا) نائل شد. بحث از این موضوع در زبان فارسی کاملاً بدیع است و پیش از این به شکل جدی بدان نپرداخته‌اند. بنابراین مارتین بوبر والاترین نوع رابطه را رابطه با «تو»ی ابدی، که همان خداوند است می‌داند؛ رابطه‌ای که هرگز به «من-آن» بدل نمی‌شود. تلقی بوبر در باب رابطه، منجر به الگویی شده که بسیاری از اندیشمندان از آن تاثیر پذیرفته‌اند، هرچند مدل من - تو ی مارتین بوبر قابل استفاده در تفکرات شرقی است، اما شایان ذکر است که در سنت شرقی-اسلامی الگویی با چنین مضمونی یافت می‌شود، هرچند از حیث زمانی قرن‌ها پیش‌تر از مارتین بوبر مطرح گشته است، اما چه بسا کامل‌تر و کاربردی‌تر باشد (به ویژه جهت استفاده متفکران و اندیشمندان اسلامی). برای مثال می‌توان نمونه جامعی از بحث رابطه میان انسان و خدا را در آثار مولانا جلال‌الدین بلخی یافت. در این الگو، که نام آن را می‌توان «من-من» نهاد، مراتب متفاوتی از رابطه را جهت برقراری رابطه با خداوند ذکر نموده است، هرچند الگوی «من-تو»ی بوبر ارزشمند و کاربردی است، اما به نظر می‌رسد در مقام قیاس الگوی مولانا موثرتر واقع گردد. **کلیدواژه‌ها:** انسان، خدا، رابطه، بوبر، مولانا.

۱. مقدمه

مارتین بوبر یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان قرن بیستم، محقق و مترجم کتاب مقدس و پیشگام تحقیق در باب فرقه حسیدیم (Hasidism) است. هرچند وی هرگز خود را یک الهیدان نمی‌دانست، اما تحولی اساسی در الهیات به وجود آورد و نظری متفاوت نسبت به الهیدانان هم‌عصر خود ارائه کرد. در نگاه اول، توجه بوبر به الهیات به نظر معماگونه می‌آید لیکن با بررسی عمیق تر پی می‌بریم که آنچه بوبر در خصوص الهیات بیان می‌دارد با پدیده دین پیوند وثیقی دارد (Vogel, 1996:51). همچنین مارتین بوبر را می‌توان جزء محققین برجسته در زمینه عرفان آلمانی دانست که برعلیه عقل‌گرایی عصر روشنگری فعالیت می‌نمود. بوبر از تجربه‌ای بحث می‌کند که متمایز از تجربه حسی و غیرحسی است، تجربه‌ای که در آن محدودیت میان «خود و دیگری» و «خود و جهان» محو می‌شود، او مدعی است که این تجربه لذت‌بخش در متون

دینی چون وده ها (Vedas) بویژه اپانیشادها (Upanisada)، کبالا (kabbalah)^۱، و همچنین تفکرات حضرت عیسی (ع) و فیلسوفانی چون افلاطون و ... نیز یافت می‌شود (Rahner, 2005, vol.11:7739). تفکر بوبر مطابق با خط مشی اگزیستاسیالیسم دینی است که محتوایی عرفانی دارد. تمایلات عرفانی بوبر در کتابهای *دانیال* (Daneil) و *بحث‌هایی در باب یهودیت* (Talks on Judaism) قابل مشاهده است و موضوعاتی چون اتحاد میان انسان و خدا در آن مطرح است، که البته در ادامه این اتحاد جای خود را به مواجهه می‌دهد (cf: Simmon, 2005, vol.2:591). مواجهه‌ای که ضمن حفظ وجود مستقل میان دو شخص، قائل به ایجاد رابطه میان آن دو است، و این نگاه در ادامه مبنای تفکر بوبر قرار گرفت و در کتاب *من و تو* با قوت هرچه تمام‌تر بصورت سبکی شعرگونه و فلسفی به نمایش درآمده است. قابل ذکر است اثر مذکور بر تمام آثار بعدی بوبر سایه افکند و یک رهیافت همسخنی را در برداشت.

فلسفه همسخنی تفکر جدیدی در مقابل ایده‌آلیسم (اصالت معنا) است. در ایده‌آلیسم اصالت به فاعل شناسایی کلی داده می‌شود، اما در فلسفه همسخنی از «من» واقعی سخن می‌گوید. «من»ی که جهت «من» شدن شباهتی به فاعل شناسایی مطرح شده در ایده‌آلیسم ندارد. برای مثال دازاین (Daesein) در کتاب *هستی و زمان* هایدیگر، همان «من» واقعی است که در مقابل فاعل شناسای کلی قرار دارد. «من» هرگز به گونه‌ای که در تفکر ایده‌آلیستی بیان می‌شود، واقعیتی غیرعینی نیست، بلکه همواره در مکان معین و جهان عینی حضور دارد. «من» مطرح شده در فلسفه همسخنی از امر انتزاعی فاصله می‌گیرد. شایان ذکر است مبحث «دیگری» در فلسفه همسخنی از مباحث بسیار مهم تلقی می‌شود، هرچند از حیث اصول و هدف میان متفکران اتفاق نظر وجود ندارد؛ برای مثال در فلسفه سارتر «بودن-برای-دیگری» پیش فرض توصیف «بودن-برای-خود» و «در-خود» است، در حالیکه «دیگری» در اندیشه بوبر به گونه‌ای دیگر ظهور می‌یابد (cf: Theunissen, 1984:59-61). بوبر بر رابطه میان «من» با «دیگری» متمرکز است که این رابطه می‌تواند بصورت امری آفاقی یا انفسی نمایان گردد. به عبارتی، «دیگری» از آن حیث که چگونه متجلی می‌شود منوط به یکی از حوزه‌های «من-تو»

^۱ کبالا که تلفظ عبری آن قباله است بر تصوف یهودی اطلاق می‌شود و برای آن پیشینه‌ای رمز گونه قائل هستند.

یا «من-آن» است و می‌تواند متعلق به امری آفاقی یا انفسی باشد (cf: Bunin, 2009:92). «من» با توجه به اهداف خود تصمیم می‌گیرد که جهت برقراری رابطه با «دیگری» وارد یکی از دو حوزه فوق‌الذکر شود. در رابطه «من-آن»، «من» دیگری را به عنوان امر ایژه تجربه می‌کند. رابطه «من-آن» همان رابطه فاعل شناسا با متعلق شناسایی است که در آن «من»، «دیگری» را مورد شناخت و استفاده قرار می‌دهد. اما در رابطه «من-تو»، «من» با دیگری وارد رابطه‌ای دوسویه، متقابل و همراه با گشودگی می‌شود (cf: Buber, 1965:XI; Wright, 1998:105). از نظر بوهر «من» تنها به واسطه مواجهه با دیگری است که ظهور مییابد (Wright, 1998:5). به گفته مارتین بوهر: «دو کلمه مبنایی «من-آن» و «من-تو» کلمه‌های منفرد نیستند بلکه جفت واژه خود هستند، یعنی هنگامیکه شخص می‌گوید «تو»، «من» جفت واژه «من-تو» نیز گفته است و وقتی می‌گوید «آن»، «من» جفت واژه «من-آن» را نیز گفته است. و «من» مجزا از «تو» یا «آن» وجود ندارد.» (cf: Buber, 1970:57) در واقع پیام اصلی و محوری تعالیم بوهر این است که هر زندگی، واقعی نوعی مواجهه است، مواجهه‌ای میان انسان و دیگری و این سخن به این معنا نیست که انسان برای برقراری رابطه با «دیگری» وجود مستقل خود را رها سازد یا اینکه خود را در جمعیت غرق کند و فردیت خود را با نقشی اجتماعی معامله کند. رابطه «من-تو» به انسان می‌آموزد که با حفظ استقلال فردی با «دیگری» مواجه شود (cf: Buber, 1965:XV).

همانطور که اشاره شد بوهر قائل به دو رابطه اساسی است، یکی رابطه «من-آن» و دیگری رابطه «من-تو» که هر یک از این دو حوزه دارای ویژگی‌های خاص خود است. همچنین «دیگری» که به عنوان «آن» یا «تو» با «من» مواجه می‌شود، می‌تواند جماد، نبات، حیوان، انسان و حتی خدا باشد. ورود به هر یک از این دو حوزه به ماهیت «دیگری» مربوط نمی‌شود؛ یعنی اینگونه نیست که هرگونه رابطه میان انسانها را «من-تو» و هرگونه رابطه با موجودات مادون انسان را «من-آن» دانست، بلکه رابطه «من-تو» رابطه‌ای بی‌واسطه و متقابل است که می‌تواند بین انسان با هرچیز دیگری رخ دهد مانند انسان، حیوان، نبات، جماد و از طریق آنها به خداوند ناائل گردد. قابل ذکر است حوزه «من-آن» هرگز لزوماً ختم به برقراری رابطه با خدا نمی‌شود. بنابراین رویکرد انسان نسبت به جهان از آن حیث که با کدام یک از این دو کلمه سخن بگوید، متفاوت خواهد بود. انسان زمانی می‌تواند به «من» حقیقی خود دست یابد که وارد

رابطه «من-تو» شود و از این طریق می‌تواند به برقراری رابطه با خداوند دست یابد. البته از نظر بوبر انسان نمی‌تواند همیشه در نسبت «من-تو» باقی بماند. زیرا انسان جهت بقا و زندگی در این عالم نیاز به رابطه «من-آن» نیز دارد تا بتواند از طریق آن اشیاء یا سایر موجودات را بشناسد، کنترل کند و مورد استفاده قرار دهد، اما ماندن در رابطه «من-آن» کاری است خطا. بوبر می‌گوید: «انسان نمی‌تواند بدون «آن» زندگی کند اما کسی که فقط با «آن» زندگی کند انسان نیست» (Buber, 1974:17). از نظر وی زندگی‌ای شایسته زیستن است که منتهی به برقراری رابطه «من-تو» گردد تا از طریق آن بتواند با خدا سخن گوید. بوبر خداوند را «تو» می‌ابدی می‌نامد که والاترین مرتبه رابطه همان برقراری رابطه با «تو» می‌ابدی یا سرمدی است که این امر نیز صورت نمی‌پذیرد مگر پیش از آن در رابطه «من-تو» با سایر موجودات به ویژه انسان قرار گیرد. در واقع انسان از طریق «تو» می‌متناهی به «تو» می‌نامتناهی نائل می‌شود. پیش از آنکه مبحث رابطه انسان و خدا از نظر بوبر مورد بررسی قرار گیرد شایسته است جهت فهم بیشتر آن مختصری در باب «من»، «دیگری»، و ویژگی‌های «من-آن» و «من-تو»، و همچنین نگاه بوبر نسبت به خداوند توضیحاتی داده شود و سپس بصورت مفصل تر به بحث رابطه بپردازیم.

۲. «من» و «دیگری»

مارتین بوبر در کتاب *من و تو* پس از معرفی دو کلمه ابتدایی «من-تو» و «من-آن» به اولین طرف رابطه، یعنی «من» توجه می‌کند که این «من» با توجه به اینکه وارد کدام یک از دو حوزه رابطه شود، متفاوت ظاهر می‌گردد. مفهوم «من» همزمان با ظهور «دیگری» پدیدار می‌شود، پس بدون «دیگری» که می‌تواند «آن» یا «تو» باشد، «من» وجود ندارد. البته بدون «من» نیز «دیگری» نمی‌تواند وجود داشته باشد. «دیگری» در نسبت «من-آن» بصورت «آن» ظاهر می‌شود که ظهوری کامل نیست، بلکه صرفاً بعنوان متعلق حاضر می‌شود و بهمین دلیل «من» نیز بطور کامل تحقق نمی‌یابد. درحالی‌که در نسبت «من-تو» دیگری به طور کامل و در تمامیت خود ظاهر می‌گردد و همین امر موجب می‌گردد تا «من» نیز ظهوری کامل داشته باشد (Wood, 1969:39). بوبر معتقد است انسان تنها در صورت برقراری رابطه‌ای دوسویه و بی‌قید و شرط (من-تو) می‌تواند به شناخت درستی از خود دست یابد و از این طریق استعدادها و توانایی

های بالقوه خود را بالفعل سازد. این نوع رابطه به حیات بشری معنویت می‌بخشد و منجر می‌گردد تا به هستی درونی وجود دست یابد (cf: Delue, 2013:124-6). بر طبق توضیحات پیشین هیچ «من» مستقلی وجود ندارد، «من» تنها با پانهادن در یکی از این دو حوزه می‌تواند ظهور یابد (Jones, 2000:316). بنابراین «من» جهت ظاهر شدن مراحل را پشت‌سر می‌گذارد. اولین مرحله برای متجلی شدن ایجاد رابطه است. «من» همراه با «دیگری» ظاهر می‌شود در مرحله بعد برای نخستین بار «من» در مواجهه با دیگری در می‌یابد که خود یکسوی این رابطه است (cf: Wood, 1969:61). همانگونه که پیش از این اشاره شد، در بحث رابطه، «دیگری» که به عنوان «تو» یا «آن» با «من» مواجه می‌گردد، می‌تواند شی، گیاه، حیوان، انسان و حتی خدا^۱ باشد و اینکه با هریک از آنها وارد کدام یک از دو حوزه می‌شود ربطی به ماهیت «دیگری» ندارد، بلکه مربوط به نوع رابطه‌ای است که «من» در برقراری رابطه انتخاب می‌کند. طبق توضیحات پیشین درمی‌یابیم که دیگری در جهت برقراری رابطه و ظهور «من» نقش اساسی دارد.

۳. رابطه «من-تو» و «من-آن»

برخی معتقد هستند که دومین تحول کپرنیکی پس از نظریه فلسفی کانت، نظریه «من-تو» می‌مارتین بوبر است. وی در زمینه رابطه، موضوعی را مطرح می‌سازد که متفاوت از هم‌عصران و متفکران پیش از خود است. بوبر در کتاب *من و تو* بیان می‌دارد که انسان در این جهان دوگانه، دارای دو ویژگی متفاوت است و از واژه‌های ابتدایی «من-آن» جهت توضیح بیشتر ذات دو گانه خود سخن می‌گوید. در واقع اظهاراتی که در چندین صفحه نخست کتاب *من و تو* آمده، بیانات اصلی هستی‌شناسی «من-تو» و «من-آن» را دربردارد. در این کتاب ویژگی‌های این دو رابطه و تمایز میان آن دو کاملاً شرح داده می‌شود (cf: Gordon, 2001:115-17). از نظر بوبر رابطه «من-آن» رابطه‌ای است که در آن «من»، دیگری را «آن» خطاب می‌کند و «دیگری» تبدیل به شیئی می‌شود که صرفاً از آن بهره‌مند می‌گردد. چنین رابطه‌ای، نسبتی غیراصیل است. زیرا «دیگری» را به عنوان «آن» فقط مورد تجربه قرار می‌دهد و منفعل است (cf: wyschogrod,)

^۱. به اعتقاد بوبر خدا هرگز بدل به «آن» نمی‌شود.

2006:715). هنگامیکه انسان در چنین حوزه‌ای پا می‌نهد موجودات عالم را تبدیل به شیئی می‌سازد و مرتبه وجودی آنها را تنزل می‌دهد. بنابراین کمترین تاثیر متقابل را خواهند داشت (Wood, 1969:72). رابطه «من-آن» رابطه‌ای کاربردی است و دارای هدفی مشخص است که در آن افراد براساس سود و زیان به برقراری رابطه مبادرت می‌ورزند و در اصل نگاهی کاملاً ابزاری در این رابطه حکمفرماست. بوبر این نوع رابطه را در صورت چیره شدن بر انسان تقبیح می‌کند. زیرا در روابط اجتماعی تقلیل دادن انسان در حد یک ابزار برای رسیدن به هدف خوشایند نیست (cf: Silberstein, 2005, 1057). در چنین رابطه‌ای «من» همیشه تنها می‌ماند. زیرا پس از بهره‌برداری از «دیگری» آن را رها می‌سازد که این امر منجر به تنها ماندن «من» می‌گردد. در مقابل توصیفات پیشین، رابطه «من-تو» رابطه‌ای اصیل است. زیرا «دیگری» به شیئی تقلیل نمی‌یابد و کل جهان در پرتو «تو» مورد مشاهده قرار می‌گیرد، رابطه‌ای دوسویه شکل می‌گیرد و تاثیرات متقابلی وجود دارد که منجر به رشد و تعالی دو طرف رابطه می‌گردد (Wyschogrod, 2006:715). رابطه «من-تو» می‌تواند دائمی نیز باشد. بر طبق نظر بوبر، انسان شدن در این نوع رابطه تجربه می‌شود. مبنای رابطه «من-تو» این است که شخص را همانگونه که هست تصدیق کند و این را گفتگوی اصیل می‌نامند (cf: Silberstein, 2005:1057). بی‌شک معرفت حاصل از رابطه «من-تو» متفاوت از معرفت حاصل از «من-آن» است (Donovan, 2000:376). پا نهادن در رابطه «من-تو» به معنای از بین رفتن وجود مستقل «من» نیست، بلکه انسان می‌آموزد که با دیگران مواجه شود و در این مواجهه وجود مستقل خود را حفظ نماید (Buber, 1965:XV). انسان وقتی می‌تواند شناخت کاملی از خود داشته باشد که با «دیگری» رابطه‌ای «من-تو» برقرار سازد (cf: Olesh, 2013:3-5). مارتین بوبر در بحث رابطه و اهمیت برقراری رابطه در حوزه «من-تو» اینگونه بیان می‌کند: «کلام «من» خطاب به «تو»، کل واقعیت یگانه و تفکیک نیافته جهان را که به تجربه در نمی‌آید، رو در رو و مخاطب «من» قرار می‌دهد. سه نوع رابطه رو در رویی، در سه فضای متفاوت، کل واقعیت یگانه جهان را، مخاطب قرار می‌دهد. نخست، فضای زندگی با واقعیت‌های طبیعی: در اینجا، رابطه رودررویی، نهفته و تاریک است و به کلام در نمی‌آید. واقعیت‌های طبیعی، رودرروی ما زندگی می‌کنند ولی نمی‌توانند با ما رودررویی کنند. «تو» بی‌که آنها را خطاب می‌کنیم، در همان کلام ما، محبوس باقی می‌ماند. دوم، در فضای زندگی با انسانها: در اینجا، رابطه

رودررویی روشن و آشکار است، و به کلام هم در می‌آید. «تو»یی که یکدیگر را خطاب می‌کنیم، واقعا داده و دریافت می‌شود. سوم، در فضای زندگی با واقعیت‌های معنوی: در اینجا، رابطه رودررویی، مانند ماه پوشیده در ابر، ناآشکار است، ولی خود را می‌نمایاند. زبان پیش ساخته‌ای ندارد، ولی زبان لازم را خلق می‌کند. ما «تو»یی را نمی‌شنویم، ولی حس می‌کنیم که مخاطب واقع شده ایم. پاسخ ما، فکر کردن و عمل کردن و خلق کردن ماست. با زبان و کلام «تو» گویی نمی‌کنیم، با کل واقعیت تفکیک نیافته خود، «تو» گویی می‌کنیم. و اما چگونه امکان دارد، واقعیت آنچه را که مستقل از هر کلامی، رودرروی ما قرار می‌گیرد، درون کلامی خطاب به «تو» قرار دهیم؟ در هر فضا و فراگیر جهان، نظر می‌اندازیم و نفسی از آن «تو» را، به درون می‌بریم. خطاب به هر «تو»یی ما را به «تو»یی جاویدان هدایت می‌کند.» (Buber, 1970:57)

بنابر گفته‌های مارتین بوبر این ارتباطها، به قدری حائز اهمیت است که انسان را به «تو»یی ابدی می‌رساند. بوبر این مطلب را در قالب حکایتی بیان می‌کند: «خداوند به شخصی الهام کرد که به ناگاه از قلمرو و سرزمین‌های باطراوت به زمین بایر پهناور درآید. او در آن سرزمین سرگردان بود تا اینکه به دروازه‌های راز رسید. او در زد و از درون ندا برآمد که تو اینجا چه می‌خواهی؟ او گفت من ستایش تو را در گوش انسانهای فانی خوانده‌ام، اما آنها حاضر نبودند به سخن من گوش دهند. لذا من بسوی تو آمدم که شاید خود تو سخن مرا گوش کنی و به آن پاسخ‌گویی. از درون ندا آمد که بازگرد، در اینجا گوشه‌ای برای شنیدن سخنان تو نیست، من شنوایی خود را در کری انسانهای فانی قرار داده‌ام» (Buber, 1965:33).

در اینجا بوبر توجه ما را به این نکته خاصی جلب می‌کند که صرفا آنجایی که انسانها با یکدیگر سخن می‌گویند می‌توانند سخن خداوند را به درستی بشنوند. به عبارتی، انسانها از طریق «دیگری» می‌توانند حتی به برقراری رابطه با خداوند دست یابند، چه بسا برقراری رابطه با «تو»یی ابدی در درون همین «تو»های متناهی نیز مستتر است. بوبر در مورد «تو» معتقد است هنگامیکه «من» با «تو» رودررو می‌شود از تمام وابستگی‌هایش به جهان آزاد می‌گردد و در عین منحصر به فرد بودن، به رابطه متقابل با «من» ورود می‌کند، و در این حالت کل جهان را نیز دربرمی‌گیرند. البته این بدان معنا نیست که تمام واقعیت‌های دیگر نیست می‌گردند، بلکه تمام واقعیت‌های دیگر، در پرتو نور او هست می‌گردند. در تمام لحظاتی که رودررویی و رابطه متقابل میان «من» و «تو» برقرار است، فراگیری رابطه حاکمیت دارد. اما به محض قطع رابطه «من»-

تو» و تبدیل «تو» به «آن» یعنی تبدیل «تو» به واقعیت تجربه شده، فراگیری رابطه، ظلم به جهان و منحصر به فرد بودن آن هم تبعید به نظر می‌آید. در رابطه متقابل انسان و خدا، منحصر به فرد بودن رابطه و فراگیری‌های نامحدود رابطه، یگانه می‌باشند. و برای تمام کسانی که به چنین رابطه نامحدود و نامشروط وارد می‌شوند، هر واقعیت محدودی، چه جاندار و بی‌جان، چه زمین و آسمان، اهمیت خود را از دست می‌دهد، هرچند، همه هر آنچه که هست، درون همان رابطه حضور می‌یابد (cf: Buber, 1970:126).

۴. رابطه انسان و خدا

بی‌تردید چگونگی تعامل انسان با خداوند از ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین آموزه‌های ادیان به شمار می‌آید، که سهم شایانی از متون دینی مختلف را به خود اختصاص داده است و اساس دیانت ادیان را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که می‌توان گفت اساس دیانت موضوع رابطه بین انسان و خدا است. سایر تعالیم ادیان نیز کم و بیش، مستقیم یا غیرمستقیم، در تلاشند تا این ارتباط را روشن‌تر ترسیم نمایند. می‌توان گفت اصل دین‌ورزی آدمیان نیز در گرو برداشت آنها از خود و خداوند است. تفاوت در چگونگی برقراری رابطه با خداوند نیز منوط به نگاه‌های متفاوت ادیان در این باب است. تعریف دانشمندان در مورد تصویر خداوند، حاکی از آن است که نگاه مشابهی از رابطه خدا و انسان وجود ندارد. برای نمونه، خدای افلاطون طراح صورت‌هاست، و خدای ارسطو محرک نخستین و خدای دکارت جوهر خالق و خدای اسپینوزا جوهر نامتناهی و خدای مالبرانش واضع قوانین عمومی است و خدای لایب نیتس معمار عالم است. خدای فقیهان خدای معبود، خدای عرفا خدای محبوب و خدای عامیان خدایی همراز و همیار است. چگونگی درک تعامل انسان با خدا می‌تواند تلقی و تعریف خاصی را از سایر آموزه‌های ادیان ارائه دهد. آموزه‌های اخلاقی و تشریحی ادیان، در پرتو این تصویر معنا پیدا می‌کند و اگر این تصویر تفاوت کند، تلقی از آموزه‌ها نیز تغییر می‌یابد. پس بی‌گمان شاکله آموزه‌های ادیان بر درک چگونگی پیوند بشر با خدا استوار است و دیانت، موضوع رابطه انسان با خداست. یهودیت از جمله ادیان توحیدی است که تصویر روشنی از تعامل میان انسان و خدا دارد. خدای عهد عتیق خدایی است بیرونی که فاصله‌اش با انسان از بین نمی‌رود و گاهی نیز خوف ایجاد می‌کند و اگرچه گاه فرمان می‌دهد تا بندگانش به او عشق بورزند، ولی اگر بنده‌ای بخواهد او را دوست داشته باشد بی‌گمان این عشق

از دروازه وحشت گذشته است. خدای عهد عتیق خدایی قانون‌گذار است. رابطه آدمی با این خدا تنها و تنها در چارچوب قانون معنا پیدا می‌کند. این نوع رابطه می‌تواند کمی خشک و سرد باشد. قابل ذکر است که در عین نگاه‌های همراه با ترس نسبت به خداوند، می‌بینیم که خداوند با قوم بنی اسرائیل تکلم می‌کند و از طریق تکلم کردن با آنها رابطه برقرار می‌سازد و انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد. خداوند در کنار انسان حضور دارد و برای برقراری این رابطه همیشه آماده است. بنابراین راه برای رابطه برقرار ساختن با خداوند در دین یهود همواره باز است. همچنین این ارتباط می‌تواند در تمام لحظات زندگی انسان صورت پذیرد. شالوده تفکر بوبر نیز دور از سنت یهودی نیست. بنابراین مارتین بوبر در باب خداوند و رابطه او با انسان، بی‌شک متأثر از اعتقادات دینی است، به خصوص تصویری که از خداوند در کتاب مقدس ترسیم گشته است. قابل ذکر است فرقه حسیدیم^۱ که مورد توجه و بررسی عمیق مارتین بوبر قرار گرفت، تأثیر به‌سزایی در بینش او داشت. در فرقه حسیدیم اعتقاد بر آن است که خداوند در تمام لحظات زندگی حضور دارد. از نظر بوبر تقوای حسیدیم مربوط به مواجهه با امر الهی در درون زندگی هر روزی است و این بینش، مبنایی برای فلسفه گفتگوی بوبر شد که در آن حضور الهی از طریق پیوند رابطه میان انسان و انسان شکل می‌گیرد (cf: Buber, 1998:88). بوبر خرابی تمدن غرب را محصول تلاش برای خارج کردن خداوند از جهان می‌دانست. در این باب سه نظر وجود دارد: یکی اینکه برای قبول خداوند جهان مادی را کنار بگذاریم و خود را از آن مجزا کنیم، و یا هم خدا و هم جهان مادی را کنار بگذاریم و خود را از آن مجزا کنیم، و یا هم خدا و هم جهان مادی را در کنار یکدیگر بپذیریم. بوبر فرض سوم را در تعالیم حسیدیم می‌یابد؛ بدین صورت که انسان در این جهان مادی است و خداوند در آن حضور یافته به مخلوق خود نزدیک می‌شود و در زمان حال ملاقات میان خالق و مخلوق صورت می‌پذیرد (Uffenheimer, 1969:404). از نظر حسیدیم مبنای آفرینش، عشق و محبت است. عشق نقش محوری در برقراری رابطه میان انسان و خدا دارد. ترس نیز می‌تواند دریچه‌ای بسوی عشق خداوند باشد. قابل ذکر است انسان به عشق خداوند نائل نمی‌گردد مگر اینکه به پیرامون خود عشق بورزد. زیرا خداوند در وجود هر انسانی یافت می‌شود (Buber, 1988:35). بر طبق نظریه حسیدیم خداوند در همه جا حاضر و ناظر است؛

^۱ . فرقه ای زهد گرایانه در دین یهود.

بنابراین انسان هر لحظه که اراده کند می‌تواند با خداوند ارتباط برقرار سازد. از نظر بوبر فرقه حسیدیم بر تقدس لحظه‌ها تاکید دارد. زیرا خداوند در تمام لحظات حاضر است، و برای برقراری رابطه با او نیازی به بودن در مکان خاص یا انجام شعائر دینی در زمان‌های معین نیست (cf: Silberstein, 2005, v.2:1056). مهم آن است که انسان خداوند را در این عالم ملاقات می‌کند و با او سخن می‌گوید. بنابراین از نظر بوبر خداوند قابل جستجو نیست. زیرا در مکان خاصی جای ندارد (Moor, 1996:142). قابل ذکر است رابطه صحیح با خداوند، رابطه‌ای «من-تو»یی است که در آن خداوند به طور حقیقی ملاقات می‌شود و صرفاً محدود به تصور یا تفکر در مورد او نیست و در برقراری رابطه با او حوزه «من-آن» جایی ندارد. از نظر بوبر کتاب مقدس سرچشمه مواجهه خداوند با انسان است و کتاب تلمود نسخه جعلی است که ما را از رابطه «من-تو» دور می‌سازد (Webster, 1999:144). بوبر خداوند را امری مطلق می‌داند اما به منظور مواجه شدن با انسان، او را متشخص می‌سازد و معتقد است این امر لطمه‌ای به مطلق بودن او نمی‌زند: «خداوند خود را بعنوان امری شخصی تنزل نداده، بلکه بعنوان شخص مطلق به درون رابطه وارد می‌گردد. در واقع مومن اینگونه می‌تواند تعبیر کند که خداوند برای اینکه دوستش بدارند شخص می‌شود، زیرا در تفکر اگزیستانسیالیسم تنها رابطه متقابل مربوط به اشخاص می‌شود.» (Buber, 1988:127)^۱

از نظر بوبر، انسان جهت برقراری رابطه با خداوند از عالم ماده کناره نمی‌گیرد، بلکه از طریق مواجهه با آنها حضور خداوند را در درون تمام اجزاء عالم درک می‌کند و با تقدس بخشیدن به زندگی، با خداوند مواجه می‌شود (Wood, 1969:90): «ورود به رابطه نامحدود و منحصر به فرد با خدا، مستلزم آن نیست که واقعیت‌های جهان را نادیده بگیریم. فقط لازم است که همه هرچه که هست را، درون «تو» ببینیم. لازم نیست که جهان را نفی کنیم، فقط کافی است که آن را، در مقام واقعی خودش قرار دهیم. تلاش در نفی جهان ما را به خدا نزدیک نمی‌کند. تلاش در تملک جهان هم، ما را به خدا نزدیک نمی‌کند. فقط او که همه جهان را، درون خدا می‌بیند رودرروی خدا حضور می‌یابد» (Buber, 1970:127). مارتین بوبر کلام افرادی را که معتقدند

^۱. فاعل مطلق یقین بی‌صورت است صورت اندر دست او چون آلت است (مثنوی ۳۷۴۱/۱).

جهان اینجاست و خدا در ماورای جهان یا واقعیتی است میان واقعیت‌های جهان، نمی‌پذیرد. او رابطه میان خدا و انسان را مقوله دیگری می‌داند و معتقد است رابطه با خدا، یعنی هیچ چیز جز خدا ندیدن و همه چیز را در خدا دیدن، یعنی هیچ چیز، جز خدا نخواستن و همه چیز را، در خدا یافتن. رابطه با خدا یعنی همه جهان را درون «تو» جا دادن و حقیقت آن را درون همان «تو» جستجو کردن. تنها در سایه برقراری رابطه «من-تو» است که آنچه نمی‌توان جست، یافت خواهد شد. انسان قادر به خداجویی نیست آن‌چنان که گویی گمشده‌ای را می‌جوید. خداجویی ممکن نیست، چون هیچ ذره‌ای نیست که خدا در آن نباشد. به گفته بوبر: «چه عاملی منجر می‌گردد که انسان زندگی خود را رها کند و خداجویی را آغاز نماید؟ ما حتی با تمام دانش، تفکر و قدرت تمرکز هم، هرگز نمی‌توانیم خدا را با خداجویی بیابیم. ما فقط می‌توانیم، راه خودمان را برویم و در هر قدم، بخواهیم که راه ما، راه راستی به سوی خدا باشد. تلاش ما، به نسبت تعهد ما، به موفقیت نزدیک می‌شود. رودررویی و رابطه متقابل با هر تویی، منزلگاهی است. در راه رودررویی با خدا، که قبل از رسیدن به مقصد نهایی، جلوه‌ای از آن را به ما نشان می‌دهد و ما را در آن، شریک می‌سازد» (Buber, 1970: 128).

بوبر امیدوار به برقراری رابطه‌ای دو سویه میان انسان و خدا است. رابطه‌ای که در آن استغراق رخ نمی‌دهد، بلکه در عین حفظ استقلال فردی رابطه‌ای عمیق و دوطرفه صورت می‌پذیرد (Rotenstreich, 2009:21). و از جمله ویژگی‌های آن گفتگو، گشودگی، رابطه‌ای بی‌واسطه، همدلی و دوسویه بودن است. بالاترین درجه رابطه «من-تو» همان ارتباط انسان با خدا، یا «تو»ی ابدی است (Buber, 1989:142). بوبر مدعی است کتاب مقدس گفتگوی مداوم خالق و مخلوق را ترسیم می‌نماید، گفتگویی که انسان را قادر به شناخت خود می‌سازد (Yaron, 1993, 135-6). محتوای کتاب مقدس گفتگوی عالم معنا با عالم خاکی است. در کتاب مقدس خداوند «من» و انسان «تو» است (cf: Buber, 1974:25). انسان هستی خود را از خداوند هدیه گرفته است که برای فهم و درک صحیح آن، نیاز به برقراری رابطه با دیگران و متعاقب آن با خداوند در حوزه «من-تو» است (Ibid:18). گاهی تصور می‌شود مواجهه «من-تو» همان جذبه‌های عرفانی است. اما از نظر بوبر اموری که صرفاً مربوط به عده خاصی باشد، مد نظر وی نیست، بلکه حیات دیالوگ مربوط به تمام انسانها می‌شود. هر فردی می‌تواند وارد این رابطه شود یا خود را از آن محروم سازد (Diamond, 1960:26). در حیات گفتگو، بوبر نه تنها ما را به

سوی قلمروی میان انسانها هدایت می‌کند، بلکه به سوی قلمرو میان انسان و خدا نیز راهنمایی می‌نماید، بوبر بیان می‌کند برخی خداوند را مفهومی انتزاعی می‌دانند که از طریق استدلال عقلانی وجودش را ثابت می‌کنند. چنین اشخاصی در رابطه «من-آن» قرار دارند. زیرا در این حالت خداوند مساله‌ای است که مورد کنکاش عقلی قرار می‌گیرد. در حالیکه رابطه حقیقی رابطه‌ای است دو سویه و عمیق. در رابطه «من-تو» آنجایی که رابطه با خداوند برقرار می‌شود، خداوند، «تو»ی سرمدی است؛ «تو»ی سرمدی همیشه و همه جا حاضر است. قابل توجه است که خداوند در هر رابطه «من-تو»ی اصیل، حضور دارد و در چنین روابطی همیشه میل به رابطه برقرار کردن با «تو»ی سرمدی مهیا است. بوبر نیز همانند اوتو معتقد است خداوند امری به کلی دیگر است، اما به همان اندازه نیز همیشه حاضر است (cf: Stewart, 2001: 36-7). بنابراین خدایی که بوبر در فلسفه دیالوگ خود مطرح می‌کند، خدایی قابل استنتاج و توصیف نیست؛ او را باید ملاقات کرد. خدا، واقعیت غایبی نیست که از واقعیت حاضری استنباط شود. خدا همیشه همان است که در همه جا، در مقام تو، مستقیماً رودررو و مخاطب ما قرار می‌گیرد و هرگز در کلام ما نمی‌گنجد. از نظر بوبر خداوند کاملاً غیر از همه چیز است. در عین حال همه هر آنچه که هست نیز هست. او خود ما هم هست. او همه اسرار شناخته شده و ناشناخته شده هم است، او غیر از من است در عین حال از من به من نزدیک تر است (cf: Buber, 1970: 128).

در باب بی‌نیازی خداوند بوبر نظریه‌ای را مطرح می‌کند که کاملاً مخالف علم کلام و صفات الهی است. مارتین بوبر با توجه به تاثیرپذیری از فرقه حسیدیم، معتقد است که خداوند در امر برقراری رابطه به انسانها نیازمند است. حسیدیم معتقد است که خداوند به قوم یهود نیازمند است؛ زیرا پادشاهی بدون ملت تحقق نمی‌یابد و بنابراین پادشاه یهود نیازمند قوم بنی اسرائیل است. مارتین بوبر نیز این قول را پذیرفته و معتقد است فقط انسان نیازمند به خداوند نیست بلکه خداوند نیز نیازمند انسان است. وی در کتاب من و تو اینگونه بیان داشته است: «تو در قلب خود می‌دانی که به خدا، بیش از هر چیز دیگری محتاجی. چرا نمی‌دانی که خدا هم برای پرکردن گوشه‌های جهان ازلیش، به تو محتاج است؟ انسان چگونه می‌بود، اگر خدا محتاج انسان نبود؟ تو چگونه می‌بودی، اگر خدا محتاج تو نبود؟ تو برای بودن، به خدا محتاجی. خدا برای آن چه معنای زندگی توست، به تو محتاج است» (Buber, 1970: 130). این نوع نگاه، یعنی محتاج بودن

خداوند، با اصول پذیرفته شده اسلام مغایر است و مردود اعلام می شود. در آموزه های دینی خداوند غنی مطلق است و بجز او همه فقیراند.^۱

با توجه به مطالب پیشین منشاء برقراری رابطه با خدا روشن است. بوبر معتقد است بستر رابطه انسان با خدا از طریق رابطه میان انسان با «دیگری» در حوزه «من-تو» رخ می دهد، بنابراین برقراری رابطه «من-تو» با دیگری انسان را به «تو»ی ابدی که همان خداوند است می رساند. انسان در برقراری رابطه با دیگری به استعدادهای بی همتا و نهانی خود پی می برد که از این طریق به بارقه الهی دست می یابد و به این امر منجر می گردد تا فرد وجود خداوند در این جهان را به حقیقت دریابد (silberstin, 2005, v.2: p.1057). در واقع «تو»ی متناهی فرد را بسوی «تو»ی نامتناهی هدایت می کند. «تو»ی بی که هرگز به «آن» بدل نمی شود. بنابراین وقتی انسان «تو» می گوید در نهایت مقصودش «تو»ی سرمدی است. ورود به رابطه منحصر به فرد و بی همتا با خداوند، مستلزم برقراری رابطه در حوزه «من-تو» است. لازم نیست که جهان نفی شود، فقط باید آن را در مقام واقعی خودش قرار داد تلاش جهت نفی جهان یا به تملک در آوردن جهان انسان را به خدا نزدیک نمی کند. جهت رو در رو شدن با خدا باید جهان را در خدا دید. از نظر بوبر، برقراری رابطه با خداوند به معنای جز خدا هیچ چیز ندیدن و همه چیز را در خدا دیدن است؛ یعنی، هیچ چیز جز خدا نخواستن و همه چیز را در خدا یافتن است. رابطه با خداوند یعنی همه عالم را «تو» دیدن. پس هنگامی که «من» با تمام وجود وارد رابطه ی «من-تو» می شود امر غیرقابل جستجو حضور می یابد: «پاسخ به «تو» مانند رودهایی می ماند که نهایتاً به دریا می رسد که همان «تو»ی ابدی است» (Buber, 1970:75). در فلسفه بوبر، خداوند «تو»ی ازلی است که «تو»های دیگر از آن نشات می گیرند.

۵. سخن آخر

^۱ البته این نوع از احتیاج شاید در تعابیر برخی از عرفا مانند ابن عربی نیز مشاهده شود که خدا در تحقق اسماء حسنایش به وجود انسان محتاج است، در مقام ربوبیت نیازمند وجود انسان است. ولی این نیاز، نیاز ذاتی نیست و با غنای ذاتی تعارضی ندارد: کو غنی است و جز او جمله فقیر کی فقیری بی عوض گوید که: گیر؟ (مثنوی ۳/۳۳۵۴).

مارتین بوبر بحث رابطه را به گونه‌ای متفاوت از هم‌عصران خود بیان می‌دارد. بوبر خداوند را خدایی متشخص قلمداد می‌کند، و بر متشخص بودن خداوند در کتاب مقدس تأکید می‌ورزد. هر چند خداوند امری مطلق است، اما به منظور مواجه شدن با انسان، متشخص می‌شود و این امر لطمه‌ای به مطلق بودن خداوند نمی‌زند. از نگاه بوبر، خداوند خود را به عنوان امری شخصی تنزل نداده، بلکه به عنوان شخص مطلق به درون رابطه وارد می‌کند. بوبر بی‌شک به عنوان شخصی موحد و مذهبی مجزا از فیلسوفان رادیکال است، فیلسوفانی که خداوند را صرفاً امر خیالی و یا انتزاعی می‌پندارند که قابل شناخت نیست، چه بسا چنین تعبیری از خداوند دلسرد کننده باشد. بوبر خداوند را می‌شناسد و امیدوار به برقراری رابطه‌ای دوسویه میان انسان و خدا است، رابطه‌ای که در آن استحلال صورت نمی‌گیرد و درعین حفظ استقلال فردی رابطه‌ای عمیق و دو طرفه شکل می‌گیرد. خدایی که بوبر ترسیم می‌کند خدایی است که می‌توان در هر لحظه و در هر زمان با او گفتگو کرد و او را مورد خطاب قرار داد. چنین خدایی قابل جستجو نیست زیرا در همه جا حضور دارد و نیازی نیست که بخواهیم او را در جای خاصی بیابیم. از سوی دیگر بوبر از انسانی سخن می‌گوید که واجد شرایط برقراری رابطه با خداوند است، بدین معنا که خلقتش به گونه‌ای است که می‌تواند با خداوند رابطه‌ای دوسویه و حتی عاشقانه برقرار سازد. بوبر معتقد است انسان ویژگی‌های دوگانه‌ای دارد و این دوگانگی به دلیل نوع آفرینش اوست. زیرا انسان از عالم بالا به عالم مادون فرو فرستاده می‌شود. به زبان دیگر، او در کیهان به دنیا می‌آید و یک وجود فوق کیهانی به او عطا می‌شود که همان روح است. انسان ذاتاً خوب یا بد نیست، بلکه با داشتن اراده انتخاب می‌کند چه باشد. بوبر معتقد است در انسان شناسی فلسفی برای دستیابی به تمامیت انسان با ویژگی‌های عینی و وجودی سروکار دارد و برای حصول به یک شناخت کامل از انسان، باید او را وارد طبیعت کرد و با سایر مخلوقات زنده و ذی‌شعور دیگر مقایسه کرد. در این صورت به جایگاه حقیقی انسان دست خواهیم یافت. از نظر بوبر انسان می‌تواند به اختیار خود در دو وضعیت متفاوت قرار گیرد، یا در حالت «من - آن» یا «من - تو». انسان که همان «من» محسوب می‌شود می‌تواند با دیگری که شخص انسانی یا امری طبیعی یا وجودهای روحانی مانند آثار هنری و خداوند باشد، رابطه «من - تو» یا «من - آن» برقرار سازد. البته قابل ذکر است که با خداوند در حوزه «من - آن» رابطه حاصل نمی‌شود. بالاترین نزاع و دغدغه انسان این است که در زندگی به سوی رابطه «من - تو» سوق یابد و آنچه در این

مواجهه فرا می‌گیرد از اهمیت بالایی برخوردار است. اگر مردم تلاش کنند تا چنین حیاتی داشته باشند وجود انسانی را متحول می‌سازند. از نظر هستی‌شناسی «من» دیگر یک اگو ابتدایی نیست. «من» به وسیله رشد دادن وجودهای دیگر، یعنی برقراری رابطه، خود را رشد می‌دهد. وقتی «من» در یک وضعیت «من - آن» قرار گیرد، این امر خصایص وجودی «من» را تخفیف می‌دهد، هر چند که در حال کوشش‌های علمی باشد، اما وقتی شخص براساس ویژگی‌های «من - تو» حرکت می‌کند «من» کاملاً با جهان و حتی موجودات روحانی ارتباط برقرار می‌سازد. پس یکی از ویژگی‌های فردی انسان از نظر بوبر داشتن اراده است که بر اساس انتخاب خود تصمیم می‌گیرد به کدام سو برود. همچنین انسان شدن و تکامل «من» وابسته به «دیگری» است. دیگری رکن اساسی در شکوفایی استعدادها و توانایی‌های «من» ایفا می‌کند و چه بسا انسان تا با «دیگری» مواجه نشود، نمی‌تواند «من» باشد. همچنین، «دیگری» منجر به سوق دادن انسان به سوی خداوند می‌شود؛ زیرا نوع آفرینش انسان به گونه‌ای است که فطرتاً میل به برقراری رابطه با خداوند دارد. البته اختیار آن را نیز دارد که بر خلاف میل خویش عمل کند. در این مورد بوبر می‌گوید: «انسان موجودی است که فطرتاً می‌تواند خداوند را در وجودش دریابد و زندگی احضاریه و دعوتنامه‌ای از سوی خداوند برای انسان است. پس هر انسانی وجود یگانه خود را بعنوان ذره‌ای از وجود خداوند دریافت می‌کند و مسئول است تا آن را در کلیتش تحقق بخشد» (Buber, 1974:17). بنابراین به دلیل آنکه هم انسان و هم خداوند دارای شرایط لازم جهت برقراری رابطه هستند، ترسیم الگویی جهت برقراری رابطه کاری آسان و ممکن است. و از آنجایی که هدف مارتین بوبر ترسیم الگویی است که امکان ایجاد رابطه میان خدا و انسان را به نمایش درآورد، بنابراین حوزه انسان شناختی و خدا شناختی او کاملاً هم سو با بحث رابطه است. اساس الگوی مارتین بوبر از چند واژه اساسی تشکیل شده است که با ترکیب آنها و توصیف هر یک، الگوی بوبر شکل می‌گیرد. این واژه‌ها عبارتند از «من»، «تو» که «تو» خود شامل «تو»ی متناهی و «تو»ی نامتناهی است. «تو»ی متناهی را همان «تو» خطاب می‌کند و «تو»ی نامتناهی را «تو» ابدی می‌نامد. همچنین واژه‌های «آن»، «میان»، «مواجهه» و «دیگری» از مهم‌ترین و بنیادین‌ترین مولفه‌های این الگو محسوب می‌شود و ترکیب واژه‌ها با یکدیگر ساختار الگو را مشخص می‌کند. بینش بوبر بر دو شیوه رابطه با دیگران پایه ریزی شده است و این دو طریق را «من - تو» و «من - آن» می‌نامد. شایان ذکر است «من» در مواجهه با رابطه «من - آن»

با «من» در مواجهه «من-تو» متفاوت است. تنها همین دو حالت مبنایی است که انسان می-تواند به وسیله آن با موجودات معاشرت کند. این شرایط، وضعیت انسان را در مسیر جهان و مسئولیت‌های متفاوت آن مشخص می‌کند، انسان در مواجهه با محیط پیرامون خود به عنوان امری عینی و ظاهری عمیقاً اندیشناک می‌شود و بسته به اینکه موجودهایی که با آنها مواجه می‌شود تا چه اندازه برای او مهم و یا سودمند یا غیرمفید باشند، رابطه برقرار می‌سازد.

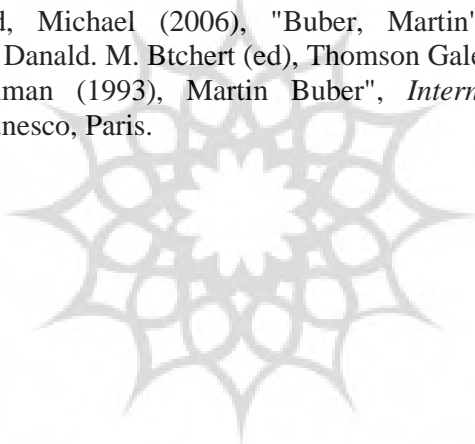
الگوی مارتین بوبر در بحث رابطه به نظر تحولی جدی و تاثیرگذار در عصر خود تاکنون داشته است. با در دست داشتن چنین الگویی در مورد بحث رابطه، می‌توان تفکر هر اندیشمندی را با در نظر گرفتن الگوی پیشرو مورد ارزیابی قرار داد. حاصل این ارزیابی انسجام دادن به اندیشه شخص مورد نظر در مورد بحث رابطه است. همچنین این امر کمک می‌کند تا در صورت جامع‌تر بودن دیدگاه‌های اندیشمند مورد نظر کاستی‌ها و نقصان‌های الگو مشخص شود. از این روی با قرار دادن تفکرات اندیشمندان شرقی بخصوص ایرانی-اسلامی مشاهده خواهیم کرد که در متن تفکرات شرقی الگو‌هایی یافت می‌شود که جهت استفاده، کاملتر و جامعتر از الگوی من و توی مارتین بوبر است. هر چند الگوی مذکور بسیار تاثیرگذار و مفید واقع شده اما جامه آن به قامت تفکر شرقی دوخته نشده است و نیازهای جامعه شرقی را فراهم نمی‌سازد. از جمله الگوهای ایرانی اسلامی در بحث رابطه می‌توان از الگوی من-من مولانا سخن گفت. در این الگو بحث رابطه نه تنها به دو حوزه ختم نمی‌گردد، که برقراری رابطه با خداوند را در هر یک از این حوزه‌ها ممکن می‌داند. این حوزه‌ها عبارتند از «من-آن»، «من-او»، «من-تو» و «من-من».

منابع

- Buber, Martin (1974), *The Writings of Martin Buber*, willy Hlerberg (ed), Meridian Books, New york.
- "Buber, Martin" (1989), *The New Encyclopedia of Judaism*, Geoffrey wigoder (ed), New York, University press, USA.
- Buber, Martin (1988), *Eclipse of God*, Trans: Gottesfins ternis, Humanties press International, Atlantic Highlands
- Buber, Martin (1970), *I and Thou*, Tra ns. Trans: Walter kaufman , Charles Scribner`s sons, New york.

- Buber, Martin (1965), *The knowledge of man*, Trans Maurice Friedman and Ronald Gregor Smith, Humanities press International, Atlantic Highlands.
- Bunnin, Nicholas and Jiyuan Yu (2009), "Buber, Martin (1878-1965)", *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*, Wiley – Blackwell, USA.
- Diamond, Malcolm (1960), *Martin Buber, Jewish Existentialism*, Oxford University Press, New York.
- Delue, Steven M, *Martin Buber and Immanuel Kant on Mutual Respect and the Liberal State*, Ebook.
- Donovan, Peter (2000), "Can we know God by experience:", *Philosophy of Religion: A Guide and Anthology*, Brian Davies (ed), Oxford University Press, New York.
- Gordon, Hayim (2001), *The Heidegger – Buber Controversy: The Status of the I – Thou*, Greenwood Press, London.
- Jones, W. Paul (2000), Buber, "Martin", *World Philosophers and Their Work*, John K. Roth (ed), Salem Press, New Jersey.
- Moore, Donald J (1995), *Martin Buber Prophet of Religion Secularism*, Forham University Press, New York.
- Olesh, Andrew (2013), "Martin Buber's Critique of Heidegger Being-With: An Exploration of a Disagreement Between Two of the Most Significant Thinkers of the 20th Century", Ebook (Docs files. Com/pdf- Martin Buber. Html).
- Rahner, Karl and Edward Schillebeeckx (2005), "Religious Experience", *Encyclopedia of Religion*, Lindsay Jones (ed), Thomson Gale, USA.
- Rotenstreich, Nathan (2009), *Immediacy and its Limit: A Study in Martin Buber Thought*, Routledge, UK.
- Silberstein, Laurence J (2005), "Buber, Martin", *Encyclopedia of Religion*, Lindsay Jones (ed), Thomson Gale, USA.
- Simmon, A E (2005), "Martin Buber", *The New Encyclopedia of Britannica*, University of Chicago, USA.
- Stewart, David (2001), *Exploring The Philosophy of Religion*, Recherche, Paris.
- Theunissen, Michal (1984), *The Other*, Trans: Macann Christopher, The MIT Press, London.
- Uffenheimer, Rivkan Schatz (1967), "Man's Relation to God and World in Buber's Rendering of Hasidic Teaching", *The Philosophy of*

- Martin Buber*, Maurice Friedman (ed), The Library of Living Philosophers, USA.
- Vogel, Manfred (1996), "*Is a Dialogue Theology possible*", *Martin Buber and The Human Sciences*, Maurice Friedman (ed), State university of New York Press, USA.
 - Webster, Merriam (1999), "Buber, Martin." *Encyclopedia of World Religions*, Wendy Doinger (se), Merriam Webster, USA..
 - Wood. Robert E (1969) *Martin Buber onthology*, North Western university – Press, Evaston.
 - Wyschogrod, Michael (2006), "Buber, Martin", *Encyclopedia of Philosophy*, Danald. M. Btchert (ed), Thomson Gale, USA.
 - Yaron, Kalman (1993), "Martin Buber", *International Bureau of education*, unesco, Paris.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی